

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۳۸۸

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

حمل اولی و شایع در منطق قدیم و جدید

دکتر اسدالله فلاحی *

چکیده

تفکیک حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های منطق‌دانان مسلمان است که با صراحت برای اولین بار در آثار علامه دوانی طرح و به کار گرفته شده است و منطق‌دانان بعدی مانند ملاصدرا و دیگران از این تفکیک در حل بسیاری از مسائل منطقی و فلسفی بهره جسته‌اند. با وجود این، تفکیک به صورت غیرصریح در آثار ارسطو، فارابی، ابن سینا و دیگران طرح و به صورت شگفت‌آوری با حمل اولی ذاتی مخالفت شده است. این مقاله، با بررسی آثار منطقی در دو دوره پیش و پس از علامه دوانی، پنج دلیل منطقی و غیرمنطقی (= دلیل و علت) در مخالفت با حمل اولی در آثار دوره نخست یافته است که بدون پاسخگویی به این دلایل، امکان خروج از پارادایم دوره نخست و ورود به پارادایم دوره دوم، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. قطب رازی و قوشجی از دوره نخست و دوانی از دوره دوم، سه منطق‌دانی هستند که با پاسخگویی به دلایل پنج‌گانه توانستند نقطه عطفی در منطق اسلامی پدید آورند و حمل اولی ذاتی را از حوض بی‌توجهی خارج کنند و به محور مهمی در حل مسائل فلسفی بدل سازند.

واژگان کلیدی: حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، منطق قدیم، منطق جدید، منطق تطبیقی.

مقدمه

در باب حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی، پرسش‌های مناقشه‌برانگیزی وجود دارد که معاصران در پاسخ به آنها دچار اختلاف نظرهای شدیدی شده‌اند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. آیا قضیه شخصی همواره حمل شایع است؟
۲. آیا قضیه طبیعی همواره حمل اولی ذاتی است؟
۳. آیا قضیه «انسان کلی است» حمل اولی ذاتی است؟
۴. آیا قضیه «انسان حیوان است» حمل اولی ذاتی است؟
۵. آیا حمل اولی و شایع، یک تعریف دارند یا چندین تعریف؟
۶. آیا حمل اولی ذاتی همان حمل «اینهمانی» در منطق جدید است؟
۷. آیا حمل شایع صناعی، شامل همه حمل‌ها به جز حمل «اینهمانی» است؟
۸. آیا حمل اولی ذاتی مختص «مفاهیم کلی» است یا شامل «مفاهیم جزئی» هم می‌شود؟
۹. آیا حمل اولی ذاتی مختص «اتحاد مفهومی» است یا شامل «اتحاد مصداقی» نیز می‌شود؟
۱۰. آیا قضیه «انسان حیوان ناطق است» می‌تواند، به نوعی، حمل شایع صناعی در نظر گرفته شود؟

این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه دیگر، چالش‌برانگیز هستند که پاسخ به همه آنها هرگز در حوصله یک مقاله نمی‌گنجد و نگارنده نیز در این مقاله قصد پاسخ دادن به آنها را ندارد.

به نظر می‌رسد آنچه در ادبیات «حمل اولی و شایع» مفقود است و ارائه هر گونه پاسخ به پرسش‌های بالا به آن بستگی دارد، بررسی تحلیلی سیر تحولات این دو نوع حمل است. اگر این مسیر به دقت مطالعه و بازکاوی شود و نیازی که منطق‌دانان را به تفکیک دو نوع حمل واداشت شناخته شود و توان‌مندی‌های این تفکیک در حل مسائل گوناگون از کاربردهای نابه‌جای آن در حل مسائل دیگر تفکیک گردد به احتمال قوی می‌توان پاسخ‌های درخور و شایسته‌ای به پرسش‌های بالا ارائه کرد و تا حدی از انبوه اختلافات کاست.

در این مقاله، می‌خواهیم سیر تحولات حمل اولی و شایع را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم و از این راه، مواد لازم برای پژوهش‌های بعدی را فراهم سازیم. برای رسیدن به این هدف، نمی‌توان با دست خالی به حجم عظیم آثار منطقی مراجعه کرد و درئی گرانها از اعماق دریایی خروشان به کف آورد. برای این کار، ابزاری پرتوان و غربالی زرشناس مورد نیاز است.

از سوی دیگر، در فلسفه علم نشان داده‌اند که مشاهده مسبوق به نظریه است و پژوهشگر با نظریاتی که در دست دارد به مشاهده اشیا و تفسیر آن می‌پردازد. نگارنده نیز خود را از این قاعده مستثنا نمی‌داند و نظریاتی را که در پس پرده پژوهش خود دارد آشکارا در معرض دیدگان خواننده قرار می‌دهد تا اگر خطایی از این منظر بر تحقیق او وارد است شناسایی شود. در حقیقت، آن ابزار پرتوان و غربال زرشناس همین نظریات سابق بر مشاهده‌اند.

ابزارهای پژوهش و پیش‌نظریه‌های تحقیق خویش را در بخش بعدی ارائه کرده‌ایم.

پیش‌نظریه‌های تحقیق

نگارنده مشاهدات خویش را مسبوق به دو نظریه یافته است: ۱. منطق جدید و انواع حمل در این منطق؛ ۲. پاسخ احد فرامرز قراملکی به پرسش ششم مطرح شده. برای نظریه اول، توجه کنید که در منطق جدید، دست کم چهار نوع حمل وجود دارد:

۱. اتحاد (یا اینهمانی، وحدت و تساوی)؛

۲. اتصاف (یا عضویت و مصداق بودن)؛

۳. اندراج (در موجبه کلیه) (یا زیرمجموعه بودن)؛

۴. اجتماع (در موجبه جزئیه) (یا اشتراک داشتن).

تحلیل و صورت‌بندی این چهار گونه حمل در منطق جدید کاملاً متفاوت است و ما در نمودار زیر، مثال‌هایی برای این چهار نوع و تحلیلشان در منطق جدید را آورده‌ایم:

$a = b$	ابن سینا بوعلی است	(شخصیه)	۱. اتحاد	انواع حمل در منطق جدید
$A = B$	انسان بشر است	(طبیعیه)		
Ba	ابن سینا بینا است	(شخصیه)	۲. اتصاف	
B_A	انسان بسیار است	(طبیعیه)		
$\forall x(Ax \rightarrow Bx)$	انسان حیوان است	(موجه کلیه)	۳. اندراج	
$\exists x(Ax \wedge Bx)$	انسان شاعر است	(موجه جزئیه)	۴. اجتماع	

فرامرز قراملکی نوع پنجمی را برای حمل پیشنهاد کرده است که عبارت خود او گویای مطلب است:

در دو گزاره «برخی انسان‌ها دانشجو هستند» و «برخی انسان‌ها زیدند» حمل به معنای واحد نیست. تفاوت آن دو را در زبان صوری بهتر می‌توان نشان داد:

$$(\exists x)(Fx \ \& \ Gx)$$

$$(\exists x)(Fx \ \& \ x=a)$$

جزئی حقیقی به معنای اندراج محمول واقع نمی‌شود و مراد از حمل منطقی نزد منطق دانان سنتی پیرو ارسطو، این معناست. محمول به این معنا مفهوم کلی است (فرامرز قراملکی، آراء و آثار منطقی جلال‌الدین دوانی، ص ۹۲).

این عبارت، پاسخ به برخی از پرسش‌های ابتدای مقاله را دربردارد؛ اما در اینجا ترجیح می‌دهیم از ورود به این بحث صرف نظر کنیم.

نظریه دیگری که در پس مشاهدات نگارنده قرار دارد و او از پشت عینک آن، کتاب‌های منطق دانان قدیم را مطالعه کرده است ادعای فرامرز قراملکی است که حمل اولی ذاتی را معادل این‌همانی و حمل شایع صناعی را معادل سایر انواع حمل می‌داند: در حمل اولی اساساً قضیه متضمن عضویت و اندراج نیست بلکه متضمن این‌همانی به اصطلاح منطق جدید است (همو، از طبیعیه تا محمول درجه دو، ص ۵۳).

شاید این نکته پیش‌پافتاده به نظر برسد و تأکید بر آن شگفت باشد؛ اما باید توجه کرد که اولاً، نگارنده، در هیچ یک از دیگر آثار منتشر شده معاصران، این نکته را نیافته است؛

ثانیاً، به نظر نگارنده، سردرگمی بیشتر آثاری که ادبیات «حمل اولی و شایع» را شکل داده‌اند ناشی از عدم توجه به همین نکته به ظاهر «پیش پا افتاده» است. دو نمونه از این عدم توجه را در بخش بعدی آورده‌ایم:

پیش‌نظریه‌های این مقاله در آثار دیگران

یک نمونه بارز از عدم توجه به این نکته «پیش پا افتاده» و خلط میان مطالب، در کتاب *نهایة الحکمة* از علامه طباطبایی رخ داده است. علامه، مثال‌های «انسان حیوان است» و «انسان ناطق است» را حمل اولی ذاتی پنداشته است (طباطبایی، ص ۱۴۲) و این نشان می‌دهد که از نظر او، «حمل اولی ذاتی» همان «اینهمانی در منطق جدید» نیست. به علاوه، علامه ترجیح می‌دهد تعریف رایج «حمل اولی ذاتی» به «اتحاد مفهومی» میان موضوع و محمول را به «اتحاد ذاتی» تغییر دهد تا شامل اتحاد ماهوی و اتحاد وجودی گردد:

لما كان هذا الحمل ربّ ما يعتبر في الوجود العيني كان الاصول ان يعرف بـ «اتحاد الموضوع و المحمول ذاتاً» و يسمى هذا الحمل حملاً اولياً ذاتياً (همانجا).

این در حالی است که دیگران، «اتحاد وجودی» را حمل شایع می‌پندارند:

ان ملاك الحمل احد الامرین: وحدة الموضوع و المحمول مفهوماً كما في الحمل الاولی الذاتی، او/تحداهما وجوداً/ كما في الحمل الشائع الصناعي (مصباح یزدی، ص ۲۰۹).

همچنین، می‌بینیم که علامه طباطبایی تفکیک میان انواع حمل در منطق جدید (اتحادی، اتصافی و اندراجی) را چندان جدی نگرفته است. برای اثبات این مطلب، به عبارات کتاب *نهایة الحکمة* استناد می‌کنیم:

من عوارض الوحدة الهویة ... و المراد بالهویة الاتحاد من جهة ما مع الاختلاف من جهة ما و لازم ذلك صحة الحمل بين كل مختلفين بينهما اتحاد ما (طباطبایی، ص ۱۴۱).

الحمل الذي هو اتحاد المختلفين بوجه (همان، ص ۱۴۳).

از این دو عبارت برمی آید که «هویت»، «اتحاد» و «حمل»، هر سه، یک معنا دارند و هر سه غیر از وحدت هستند، زیرا در وحدت، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد. این هر دو نکته مورد اعتراض شاگرد علامه، مصباح یزدی قرار گرفته است:

الذی يعتبر فی مطلق الحمل هو اعم من الوحدة و الاتحاد ... و من جانب آخر، فان الوحدة و الاتحاد لا يساوقان الحمل، لان الحمل يختص بالقضية بخلافهما، اللهم الا ان يعمم الى الوجود العینی، فلیتأمل (مصباح یزدی، ص ۲۰۷).

علامه در ادامه، عبارتی دارد که حمل را مختص «حمل اتصافی» می کند:
الحمل الذی هو اتحاد المختلفین بوجه لا یتحقق فی وجود المختلفین النفسی و انما یتحقق فی الوجود التعتی (طباطبایی، ص ۱۴۳).

این در حالی است که در حمل اولی ذاتی، موضوع و محمول هیچ کدام نسبت به دیگری وجود نعتی نیست. شگفت تر اینکه علامه در ادامه حمل را در «حمل اندراجی» منحصر می سازد:

و هذا معنی قول المنطقیین: ان القضية تنحل الى عقدين: عقد الوضع ... و عقد الحمل (همانجا).

این در حالی است که نه در حمل اولی ذاتی (یعنی حمل اتحادی) و نه در حمل شایع صناعی غیر محصوره (یعنی شخصیه و طبیعیه، و به عبارت دیگر، حمل اتصافی)، در هیچ کدام از آنها، عقد الوضع وجود ندارد.

نمونه ای دیگر از سردرگمی و پریشانی راجع به پیش نظریه های این مقاله را می توان در آثار مهدی حائری یزدی مشاهده کرد. در اینجا، صرفاً به تشبیه و پراکندگی شگفت انگیز اصطلاحات در تنها یکی از کتاب های ایشان بسنده می کنیم. پس از هر نقل قول، صرفاً به جمع بندی آن نقل اکتفا کرده ایم و خواننده خود می تواند با مقایسه این جمع بندی ها میزان پراکندگی اصطلاحات را مشاهده کند:

حمل نشانه هویت و اتحاد است ... حمل به معنای اینهمانی (identity) در هستی یا استی است (حائری یزدی، ج ۳، ص ۲۵۱).

حمل = هویت = اتحاد = اینهمانی

هویت از عوارض و متعلقات وحدت و اتحاد است (همان، ص ۲۵۴).

هویت \neq وحدت = اتحاد

حمل به معنای وحدت و اتحاد است (همانجا).

حمل = وحدت = اتحاد

هوهویت به معنای وحدت نیست بلکه از عوارض آن به شمار می‌آید و معنای اینهمانی و اتحاد می‌دهد، نه وحدت. بین وحدت و اتحاد فرق است، زیرا اتحاد حکم به یگانگی میان دو شیء است و وحدت صرفاً یگانگی است. ... در وحدت موضوع عین محمول است و معنای توتولوژی نیز همین است (همان، ص ۲۵۴).
وحدت = یگانگی = توتولوژی ≠ اتحاد = هوهویت = اینهمانی = حکم به یگانگی = (وحدت + تغایر)

هوهویت هم بر دو نوع است: یک نوع هوهویتی است که در وجود است و نوع دیگر، هوهویتی است که در مفهوم و ماهیت است و به هیچ وجه در وجود نیست (همان، ص ۲۵۴-۲۵۵).

هوهویت = هوهویت در وجود + هوهویت در مفهوم (= هوهویت در ماهیت!!)

اندراج، نوعی اتحاد است (همان، ص ۲۶۸).

اندراج ⊃ اتحاد

اندراج مفهومی ... ارتباطی با اندراج و هوهویت به حمل شایع صناعتی ندارد (همان، ص ۲۵۷).

اندراج مفهومی = حمل اولی ذاتی ≠ اندراج به حمل شایع = هوهویت به حمل شایع

نگارنده، با وجود علم به اینکه در ادبیات منطق و فلسفه اسلامی، میان «وحدت» و «اتحاد» تمایز برقرار کرده‌اند و «اتحاد» را شامل همه انواع حمل گرفته‌اند، کلمه «اتحاد» را در این مقاله آگاهانه به معنای «وحدت» و «اینهمانی» گرفته و آن را در برابر حمل‌های «اتصافی»، «اندراجی» و «اجتماعی» قرارداد کرده است.
اکنون، با توجه دو نظریه یاد شده (تفکیک چهار نوع حمل و اختصاص حمل «اتحادی» به «حمل اولی» و سه حمل دیگر به «حمل شایع») به بازکاوی ادبیات منطق قدیم و یافتن سرخ‌های مهم تفکیک حمل اولی از حمل شایع می‌پردازیم:

تحلیل و بررسی تحولات تاریخی بحث

ارسطو

اولین متنی از متون منطق قدیم که در آن اشاره‌ای به حمل اولی و شایع شده مربوط به ارگانون ارسطوست: ارسطو جزئی حقیقی را محمول و حمل پذیر نمی‌داند مگر بالعرض. ارسطو این نکته را در مبحث قیاس (تحلیل اول) مورد بحث قرار داده است:

پس اندر میان هستومندها: - برخی چنان اند که هرگز نمی‌توانند بر دیگر چیزها برآستی به شیوه‌ای کلی حمل شوند (برای نمونه کلثون و کالیاس و هر چیز دیگر که فرد و حس شدنی [= حس پذیر = محسوس] است) ... اکنون اینکه برخی از هستومندها به گوهر [= بالذات] به هیچ چیز گفته نتواند شد، هویداست: زیرا کما بیش هر یک از حس شدنی‌ها چنان است که بر هیچ چیز دیگر حمل نتواند شد، مگر چونان به عرض [= عرضاً]؛ چنانکه گاه می‌گوییم «آن سپید، سقراط است» یا «آنکه نزدیک می‌آید کالیاس است» (ارسطو، ص ۲۵۸، ۳۶-۴۳a۲۵).

اینکه مقصود ارسطو از «حمل بالعرض» چیست پرسشی است که پاسخ آشکاری ندارد و هر کس می‌تواند تفسیری برای آن ارائه کند. تفسیر ما چنین است: از آغاز عبارت یاد شده که شامل عبارت «به شیوه‌ای کلی حمل شوند»، می‌توان حدس زد که «حمل بالذات» یعنی «حمل به شیوه‌ای کلی» اما «حمل بالعرض» یعنی «حمل نه به شیوه‌ای کلی». اما «حمل به شیوه کلی» از نظر ارسطو چیست؟

نگریسته من از «حمل شدن بر یک موضوع کلی به شیوه کلی» برای نمونه چنین گزاره‌هایی است: «هر انسانی سپید است»، «هیچ انسانی سپید نیست» (همان، ص ۷۷، ۱۷b ۶-۷).

بنابراین، «حمل به شیوه کلی» یعنی حمل با «سور کلی». آشکار است که مفاهیم کلی می‌توانند با سور کلی حمل شوند اما مفاهیم جزئی نمی‌توانند با سور کلی حمل شوند؛ برای نمونه، می‌توان گفت «هر انسان حیوان است» اما نمی‌توان گفت «هر انسان سقراط است». از آنجا که دو جمله اخیر به صورت زیر به زبان منطق جدید ترجمه می‌شوند:

$$\begin{array}{ll} \forall x(Ax \rightarrow Hx) & \text{هر انسان حیوان است} \\ \forall x(Ax \rightarrow x=S) & \text{هر انسان سقراط است} \end{array}$$

بنابراین، گزاره «آن سپید، سقراط است» را می‌توان به زبان منطق جدید با اینهمانی و حمل اولی به صورت $a = s$ نشان داد. در برابر گزاره «آن سپید فیلسوف است» که آن را می‌توان به صورت ساده Fa صورت‌بندی کرد:

Fa	حمل بالذات (حمل شایع صناعی)	آن سپید فیلسوف است
$a = s$	حمل بالعرض (حمل اولی ذاتی)	آن سپید، سقراط است

به‌رغم اینکه ارسطو حمل اولی را «حمل عرضی» می‌نامد، دوانی، میرداماد و ملاصدرا، چنان که خواهیم دید، آن را «حمل ذاتی» و حمل شایع را «حمل عرضی» می‌نامند! در مورد دیگری، نیز، ارسطو حمل اولی ذاتی را (این بار، بدون هیچ گونه نام‌گذاری) ذکر کرده است:

اگر یک محمول که کلی چندی‌نمایی شده باشد [= مسور به سور کلی شده باشد]، بر یک موضوع کلی حمل شود آنگاه گزاره راست نخواهد بود؛ زیرا آریگویی‌ای که در آن محمول کلی چندی‌نمایی شده بر موضوع کلی حمل شود هرگز درست نتواند بود؛ برای نمونه: «هر انسانی هر جاننداری است / همه انسان‌ها همه جانداران‌اند» (همان، ص ۷۷، ۱۶-۱۴ b ۱۷).

منطق‌دانان مسلمان گزاره‌ای را که محمول آن مسور است «محرّفه» می‌نامند. تحلیل جمله‌ای که سور روی محمول آن می‌آید، نیازمند ادات اینهمانی و حمل اولی ذاتی است زیرا، با قرار گرفتن سور روی محمول، مصادیق و افراد آن اراده می‌شوند و مصادیق و افراد، جزئی حقیقی هستند و حمل جزئی حقیقی بر جزئی حقیقی، نیازمند ادات اینهمانی است:

$\forall x(Ax \rightarrow Hx)$	حمل شایع صناعی	هر انسان حیوان است
$\forall x(Ax \rightarrow \forall y(Hy \rightarrow x = y))$	حمل اولی ذاتی	هر انسان هر حیوان است

چنان که ارسطو، به درستی تشخیص داده است، جمله با سور روی محمول کاذب است، زیرا معنای آن چنین است: همه انسان‌ها و حیوان‌ها یک شیء هستند!

فارابی

فارابی (۳۳۹-۲۶۰) مطالب آغازین کتاب مقولات خود را به حمل کلی و جزئی بر یک دیگر اختصاص داده و از این رو، به حمل اولی و حمل شایع پرداخته است:

و القضية

[۱] قد تكون جزءاها جميعاً كليين كقولنا «الانسان حيوان» و امثال هذه هي التي تستعمل في العلوم و الجدل و في الصناعة السوفسطائية و في كثير من الصنائع الأخر [= حمل شايع صناعى] [قضية مهمله و محصوره]

[۲] و قد يكون جزءاها جميعاً شخصين كقولنا «زيد هو هذا القائم» او «هذا القائم هو زيد» و هذه قل ما تستعمل [= حمل اولى ذاتى] [قضية شخصيه]

[۳] و قد يكون موضوعها شخصاً و محمولها كلياً كقولنا «زيد انسان» و هذه تستعمل كثيراً فى الخطاب و الشعر و فى الصنائع العملية [= حمل شايع صناعى] [قضية شخصيه]

[۴] و قد يكون موضوعها كلياً و محمولها شخصاً او اشخاصاً كقولنا «الانسان هو زيد» و «الانسان هو زيد و عمرو و خالد» و هذان يستعملان فى التمثيل و الاستقراء عند ما يردان الى القياس. فاما التي محمولها شخص واحد فى التمثيل و اما التي محمولها اشخاص كثيرة فى الاستقراء [قضية محرفه] [حمل اولى ذاتى يا شايع صناعى؟] [قضية طبيعه يا مهمله؟] [فارابى، ص ۲۸].

تحليل مثالهاى فارابى به صورت زير است:

$\forall x(Ax \rightarrow Bx)$	الانسان حيوان	۱. حمل شايع
$a = b, b = a$	زيد هو هذا القائم ، هذا القائم هو زيد	۲. حمل اولى
Ba	زيد انسان	۳. حمل شايع
???	الانسان هو زيد ، الانسان هو زيد و عمرو و خالد	۴. ؟؟؟

چنان که می بینیم، هیچ یک از مثالهاى فارابى، در سه نوع اول، قضیه طبيعه نيست؛ همچنين، حمل اولى ذاتى را تنها در قضیه شخصيه بيان کرده است. نوع چهارم، به دليل محرفه بودن، پيچيده تر و نوع قضيه و نوع حمل در آن نامعلوم است و احتمالهاى گوناگونى در تحليل آن وجود دارد که صورت بندى آنها را به پي نوشت ارجاع می دهيم.

ابن سينا

ابن سينا (۴۲۸-۳۷۰ ق) سومين كسى است که اشاره‌ای به حمل اولی و شايع در آثار او يافت می شود. او در *شفا، اشارات و منطق المشرقين* چنین گفته است:

«اشارة الى المحمول»:

اذا قلنا ان الشكل محمول على المثلث فليس معناه ان حقيقة المثلث هي حقيقة الشكل
 [= حمل اولی] و لكن معناه ان الشيء الذي يقال له مثلث فهو بعينه يقال له ان شكل [=]
 حمل شایع] سواء كان في نفسه معنى ثالثا او كان في نفسه احدهما (ابن سينا، الاشارات
 والتنبيهات، ص ۳۰).

تحلیل این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع الشيء الذي يقال له مثلث فهو بعينه يقال له ان شكل $\forall x(Mx \rightarrow Sx)$
۲. حمل اولی حقيقة المثلث هي حقيقة الشكل $M = S$

تقول «الانسان هو الضحاک» و لا تقول «كل انسان هو الضحاک» (همان، ص ۱۱۹).

ترجمه این دو گزاره در ظاهر به صورت زیر است:

۱. حمل اولی الانسان هو الضحاک $A = Z$
۲. حمل شایع كل انسان هو الضحاک $\forall x(Ax \rightarrow Zx)$

اما از یک سو، آشکار است که انسان و ضاحک وحدت مفهومی ندارند و نمی توان حمل
 اولی میان آنها برقرار کرد. از سوی دیگر، آشکار است که هر انسانی ضاحک (بالقوه)
 است اما این سینا آن را کاذب به شمار آورده است. بنابراین، هر دو ترجمه بالا ناموجه
 می نمایند.

به نظر نگارنده، در گزاره «انسان همان ضاحک است»، مقصود ابن سینا وحدت
 مفهومی نیست بلکه وحدت مصداقی مقصود است، یعنی: هر انسان ضاحک است و هر
 ضاحک انسان است.

در گزاره دوم، نیز، مقصود «هر انسان ضاحک است» نیست بلکه مقصود «هر انسان
 همان ضاحک است» می باشد. این عبارت اخیر، به معنای این است که هر یک یک افراد
 انسان، برابر با مفهوم ضاحک است! از همین روست که ابن سینا آن را کاذب در نظر گرفته
 است.

بنابراین، تحلیل درست این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع الانسان هو الضحاک $\forall x(Ax \leftrightarrow Zx)$
۲. حمل اولی كل انسان هو الضحاک $\forall x(Ax \rightarrow x = Z)$

قد یصدق ان یقال «ان الانسان العام هو الضحاک العام» علی سبیل الحمل [الشایع] و لا یصدق علی طبیعة الانسان ذلك [علی سبیل الحمل الاولی] (فان طبیعة الانسان لیس هو الضحاک العام [علی سبیل الحمل الاولی] (و الا لکان کل انسان ضحاکا عاما)) (همو، الشفاء، المنطق، العبارة، ص ۵۷).

تحلیل این عبارت، با توجه به تحلیل‌های پیشین، به صورت زیر است:

۱. حمل شایع الانسان العام هو الضحاک العام $\forall x(Ax \leftrightarrow Zx)$
۲. حمل اولی طبیعة الانسان لیس هو الضحاک العام $A \neq Z$
۲. حمل اولی کل انسان ضحاکا عاما $\forall x(Ax \rightarrow x = Z)$

البته، اینجا، یک دشواری وجود دارد و آن اینکه ابن سینا گفته است: «و الا لکان کل انسان ضحاکا عاما» یعنی «اگر طبیعت انسان همان طبیعت ضحاک باشد هر انسانی همان ضحاک خواهد بود». اگر این استدلال را به زبان منطق جدید بنویسیم به صورت زیر خواهد بود:

$$\frac{A = Z}{\therefore \forall x(Ax \rightarrow x = Z)}$$

دشواری در اینجا است که این استدلال در منطق جدید نامعتبر است زیرا استدلال نامعتبر زیر، نمونه جانشینی از آن است:

$$\frac{A = A}{\therefore \forall x(Ax \rightarrow x = A)}$$

در اینجا، یا تحلیل‌های ما و برداشتمان از ابن سینا نادرست بوده یا ابن سینا اشتباه کرده است؛ احتمال دیگر این است که منطق جدید، به نحوی، نقص دارد.

لیس من شرط المحمول علی الشیء ان یکون معناه معنی ما حمل علیه [= حمل اولی]، حتی یصح قول القائل «الانسان بشر» و لا یصح قوله «الانسان ضحاک»، بل شرطه ان یکون صادقا علیه [= حمل شایع] و ان لم یکن هو هو [= حمل اولی]، لانه لیس یعنی بقوله «الانسان ضحاک» ان الانسان من حیث له مفهوم الانسانیة هو الضحاک من حیث هو ضحاک، بل معناه: الشیء الذی یقال له انسان و یفهم له صفة الانسانیة، لذلك الشیء ایضا صفة الضحاکية» (همو، منطق‌المشرقیین، ص ۱۲).

تحلیل این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع انسان ضحاک (الشیء الذى یقال له انسان و یفهم له
 $\forall x(Ax \rightarrow Zx)$ صفة الانسانية، لذلك الشیء ایضا صفة الضحاکية)
 ۲. حمل اولی انسان من حیث له مفهوم الانسانیة هو الضحاک من حیث هو ضحاک
 $A = Z$

چنان که می بینیم ابن سینا همواره حمل حقیقی را همان حمل شایع صناعتی و متعارف می داند نه حمل اولی ذاتی و غیر متعارف که غالباً در تعاریف به کار می رود.

پیشرفتی که در سخن ابن سینا مشاهده می شود این است که فارابی، حمل اولی ذاتی را تنها در قضایای شخصیته مطرح کرد: «زید هو هذا القائم» اما به حمل اولی ذاتی در قضایای طبیعی و تعاریف کلی (مانند «الانسان حیوان ناطق» یا «الانسان هو البشر») اشاره ای نکرده بود.

(البته قضیه «زید هو هذا القائم» را می توان معرفی زید تلقی کرد و معرفی، خود، نوعی تعریف است، چنان که قضیه «الانسان کزید و عمرو و خالد» نیز تعریف به مثال است. با وجود این، هیچ یک از این تعریف ها، تعریف حقیقی یعنی حدتام نیستند و از این رو، می توان توجه به حمل اولی ذاتی میان مفاهیم کلی و تفکیک آن از قضایای محصوره را گامی به جلو، هر چند کوچک، به شمار آورد).

سیر تحولات پس از ابن سینا

تاریخ منطق گویای غفلت منطق دانان از مثال های حمل اولی ذاتی در آثار ارسطو و فارابی است و تأثیر پذیری تام آنها از ابن سینا در کنار گذاشتن حمل اولی ذاتی را نشان می دهد تا حدی که بسیاری از آنها ایده هایی را مطرح می کنند که با روح سخنان ارسطو و فارابی در تضادی آشکار است. برای نمونه، چنان که خواهیم دید، حمل پذیری جزئی حقیقی (یعنی محمول واقع شدن آن)، به شدت، مورد انکار منطق دانان بعدی قرار می گیرد و قضایایی مانند «هذا زید» به قضایایی با محمول کلی مانند «هذا مسمى بـ"زید"» تفسیر می شود.

این روند تا پنج قرن ادامه می یابد و پایان این دوره طولانی، به دست علامه دوانی صورت می گیرد که به آثار فارابی رجوع کرده است. طی این دوره، ابن سینا، برخلاف ارسطو و فارابی، مورد توجه منطق دانان قرار دارد. عباراتی مشابه عبارت نقل شده از ابن سینا را سهلان ساوی (۵۶۷-۵۰۴)، سهروردی (۵۸۷-۵۵۰)، فخر رازی (۶۰۶-۵۴۱)، خواجه

نصیر (۶۷۲-۵۹۷ق)، قطب شیرازی (۷۱۱-۶۳۴)، قطب رازی (۷۶۷-۶۸۹)، میر سید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰) و علاء الدین قوشچی نیز، هر کدام با تغییراتی، آورده‌اند (سهلان ساوی، ص ۳۵؛ سهروردی، ص ۶؛ فخر رازی، ص ۷۵؛ طوسی، اساس الاقتباس، ص ۷۴ و ۴۱۹؛ شرح الاشارات والتنبيهات، ص ۳۹؛ قطب شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴؛ قطب رازی، تحرير القواعد، ص ۹۱؛ جرجانی، حاشیه بر قطب رازی، ص ۱۳۸ و ۱۳۲ق، ص ۲۵۳ و قوشچی، ص ۱۹). این منطق‌دانان در تضاد با فارابی سخن‌ها رانده‌اند که برای بررسی سیر تحولات انواع حمل، نمونه‌های جریان‌ساز را نقل می‌کنیم و پیشرفت تدریجی بحث را نشان می‌دهیم.

سهروردی

شیخ شهاب الدین سهروردی (۵۸۷-۵۵۰) حمل جزئی حقیقی بر جزئی حقیقی را پذیرفته است:

و من لواحق الواحد الهوهو، و هو ان یکون ذات واحده لها اعتباران یشار الیهان صاحب هذا الاعتبار بعینه ذو ذلك [= حمل اولی ذاتی] کقولهم «هذا القائم هو الطویل» (سهروردی، ص ۲۷، به نقل از مصباح یزدی، ص ۲۰۷).
توجه کنید که عبارت «هذا القائم هو الطویل» با «هذا القائم طویل» متفاوت است و اولی بر وحدت «این ایستاده» با این «بلند قد» دلالت دارد اما دومی بر اتصاف «این ایستاده» به «بلندی قد». بنابراین، تحلیل این دو جمله به دو صورت متفاوت زیر است:

۱. حمل اولی هذا القائم هو الطویل $a = b$

۲. حمل شایع هذا القائم طویل Ba

در عین حال، سهروردی حمل مترادف بر مترادف را، که قسم دیگری از حمل اولی ذاتی است، نادرست می‌داند:

لا حمل فی الاسماء المترادفة الا بزيادة ضمیمة کقولنا «الانسان هو المسمى "بشر"» (سهروردی، ص ۶).

توجه کنید که افزودن «المسمی»، حمل اولی را به حمل شایع مبدل می‌سازد، زیرا میان «انسان» و «مسمی "بشر"» اتحاد مفهومی نیست و باید به کمک محمول دوم وضعی M، به معنای نامیده شدن، به صورت زیر تحلیل شود:

M_A 'بشر'	M_{xy}
انسان به «بشر» نامیده شده است	X به Y نامیده شده است
«بشر» نام انسان است	Y نام X است
انسان، «بشر» نام دارد	X، Y نام دارد

و نه به صورت زیر:

$A = B$	$x = y$
انسان، همان «نامیده به "بشر"» است	X، همان Y است

می‌توان به آسانی مشاهده کرد که «حیوان ناطق» \neq «نامیده به "بشر"». اما اجازه دهید برای جلوگیری از هر گونه تردید احتمالی، به مثال‌های زیر توجه کنیم:

البصر هو المسمی «عین»	الاسد هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
الینبوع هو المسمی «عین»	الحلب هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
الذهب هو المسمی «عین»	الحنفیه هی المسماة «شیر» فی الفارسیة

این گزاره‌ها را می‌توان به دو صورت حمل اولی و حمل شایع تحلیل کرد. در صورت اول تحلیل زیر را خواهیم داشت:

$A = S$	البصر هو المسمی «عین»	$B = A$	الاسد هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
$H = S$	الینبوع هو المسمی «عین»	$Y = A$	الحلب هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
$I = S$	الذهب هو المسمی «عین»	$Z = A$	الحنفیه هی المسماة «شیر» فی الفارسیة

و در صورت دوم، تحلیل زیر را:

M_A 'شیر'	البصر هو المسمی «عین»	M_B 'عین'	الاسد هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
M_H 'شیر'	الینبوع هو المسمی «عین»	M_Y 'عین'	الحلب هو المسمی «شیر» فی الفارسیة
M_I 'شیر'	الذهب هو المسمی «عین»	M_Z 'عین'	الحنفیه هی المسماة «شیر» فی الفارسیة

تحلیل نخست کاملاً باطل است زیرا بنا به تعدی اینهمانی نتیجه می‌دهد:

$$B = Y = Z \quad \text{البصر هو الینبوع هو الذهب}$$

$$A = I = H \quad \text{الاسد هو الحلب هو الحنفیه}$$

$$A = I = H \quad \text{شیر جنگل همان شیر خوردن است و هر دو همان شیر آب هستند!!}$$

که آشکارا باطل است.

خواجه نصیر

خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲-۵۹۸) در شرح اشارات و التبیانات گفته است:

کل محمول فهو کلی حقیقی لان الجزئی الحقیقی من حیث هو جزئی لایحمل علی غیره (طوسی، ص ۳۹).

تضاد آشکار خواجه نصیر با فارابی و عدم توجه به حمل اولی ذاتی (به ویژه در جزئیات) از این عبارت به خوبی به دست می آید. خواجه نصیر در اساس الاقتباس، با توجه به اندیشه‌های ابن سینا چنین می گوید:

فصل هفتم در نسبت اجزای قضایا با یکدیگر

در حملیات، موضوع و محمول باید که یک چیز نبود چه حمل الشیء علی نفسه نشاید و محمول، چنانکه گفتیم، بطبع عام تر از موضوع بود [= حمل شایع]. (طوسی، اساس الاقتباس، ص ۷۴).

اما در ادامه به فارابی نزدیک می شود:

چون گویی «لیس الانسان الا الحيوان الناطق» یا «انسان جز حیوان ناطق نیست» یکی از دو معنی فائده دهد: یا مساوات در دلالت [= مترادف] یا آنکه ماهیت انسان، حیوان ناطق است [= حمل اولی] (همانجا).

در اینجا، آشکار است که خواجه نصیر، حمل اولی $A = B$ را اراده کرده است. در عبارت زیر نیز حمل شایع به کار رفته است:

در لغت عرب، «انما» فائده مساوات دهد؛ گوئی: «انما زید کاتب» یعنی کاتبی خاص بزید است (همانجا).

این جمله به این معناست: «فقط زید نویسنده است»؛ یعنی «زید نویسنده است» و «غیرزید نویسنده نیست». جمله اخیر، که مهمله است اما معنای سالبه کلیه می دهد، معادل است با «هیچ غیرزید نویسنده نیست» یا «هر غیرزید غیرنویسنده است» و بنا به عکس نقیض، معادل است با «هر نویسنده زید است». بنابراین، این جمله را به دو صورت زیر می توان فرمول بندی کرد:

$$Fa \wedge \forall x (x \neq a \rightarrow \sim Fx)$$

$$Fa \wedge \forall x (Fx \rightarrow x = a)$$

که فرمول اول، ترکیبی از دو حمل شایع، و فرمول دوم ترکیبی از حمل اولی و حمل شایع است. این دو فرمول را به صورت هم ارز اما ساده تر زیر نیز می توان نوشت:

$$\forall x(Fx \leftrightarrow x = a)$$

عبارت بعدی، تکرار عبارات ابن سینا و ترجمه آن به فارسی است:

و همچنین گویی: «الانسان هو الضحاک»، مساوات معلوم شود و «لیس» که بر این دو قضیه در آید سلب مساوات کند. و بیاری چون گویی: «همین انسان ضحاک است»، مساوات معلوم شود و چون گویی: «نه همین انسان حیوان است» سلب مساوات کند (همانجا).

توجه کنید که در فارسی امروزی، به جای عبارت «همین انسان ضحاک است»، غالباً گفته می‌شود: «انسان همان ضحاک است».

حد [تام] بر محدود محمول نبود بحقیقت [= حمل شایع] بلکه خود عین او بود [= حمل اولی]؛ و اگر نیز در لفظ بر محدود حمل کنند [= حمل اولی] آن حمل همیشه کلی و ایجابی و مساوی بود. (همان، ص ۴۱۹).

تحلیل این عبارت به صورت زیر است:

۱. حمل شایع حد [تام] بر محدود محمول نبود بحقیقت لیس الانسان حیوانا ناطقا $\sim B_A$
۲. حمل اولی بلکه خود عین او بود الانسان هو الحيوان الناطق $A = B$

خواجه، مانند ابن سینا، تنها در کلیات به حمل اولی اشاره کرده است. چنان که دیده می‌شود، خواجه نصیر، حمل اولی و شایع را، به ترتیب، «حمل در لفظ» و «حمل به حقیقت» می‌نامد و حمل اولی (یا همان حمل در لفظ) را به معنای مساوات در دلالت یا وحدت مفهومی می‌گیرد.

قطب شیرازی

قطب الدین شیرازی (۷۱۱-۶۳۴)، مانند ارسطو و فارابی، (و برخلاف ابن سینا و خواجه نصیر) حمل اولی را در گزاره‌های شخصی به کار می‌برد، هر چند اصل مطلب را به ابن سینا نسبت می‌دهد:

دو جزوی حقیقی بر یکدیگر حمل نتوان کرد؛ چه نتوان گفت که زید عمرو است مگر که دو نام بود از آن یک شخص، و آنگاه مفهوم هر دو یکی بود، پس حمل و وضع، بحسب حقیقت [= حمل شایع] نبوده باشد بل بحسب قول و لسان [= حمل

اولی]، چنان که شیخ گفت و بدانکه جزوی حقیقی محال است که محمول باشد بطبع، چه محمول وصف موضوع است و متشخص وصف نباشد. (شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴). آشکار است که «عمرو» را نمی توان مانند محمولات کلی بر زید حمل کرد و گفت: a_z ، اما می توان «زید» و «عمرو» را دو نام برای یک نفر تلقی کرد و به اینهمانی میان آنها حکم نمود: $z = a$.

۱. حمل شایع زید عمرو است (صفت عمرو را دارد، متصف به عمرو است) a_z
 ۱. حمل اولی زید عمرو است (دو نام بود از آن یک شخص) $z = a$

قطب شیرازی در ادامه، حمل جزئی بر کلی را نادرست می شمارد:

و دیگر، محمول ماهیات حقیقی باید که کلی طبیعی باشد ... پس محمول باید که از این ماهیات باشد تا هم بر جزوی محمول تواند بود و هم بر کلی، به خلاف جزوی که بر کلی محمول نتواند بود چه نتوان گفت «الانسان زید». قال الشيخ: «لان طبیعة الکلی لا تكون موضوعة بنفسها للشخصية من غير الحاق السور الجزئی بها و الا لكانت طبیعة الکلیة مستحقة فی طبعها لان تكون هذا المشار الیه» (همانجا).

از صدر آنچه قطب شیرازی از ابن سینا نقل می کند (من غیر الحاق السور الجزوی بها)، آشکار است که نادرست بودن حمل جزئی بر کلی در صورتی است که مقصود سور کلی باشد اما اگر سور جزئی در نظر گرفته شود ایرادی ندارد:

۱. حمل اولی محصوره هر انسان زید است $\forall x(Ax \rightarrow x = z)$ کاذب
 ۲. حمل اولی محصوره بعضی انسان ها زید هستند $\exists x(Ax \wedge x = z)$ صادق

اما از ذیل آنچه قطب شیرازی از ابن سینا نقل می کند، احتمال دیگری به ذهن تبادر می کند و آن اینکه مقصود از «الطبیعة الکلیة مستحقة فی طبعها لان تكون هذا المشار الیه» دو گزاره طبیعی زیر باشد:

۳. حمل اولی قضیه طبیعی انسان زید است $A = z$ کاذب
 ۴. حمل شایع قضیه طبیعی انسان زید است z_A کاذب

قطب رازی

عبارت قطب رازی (۷۶۶-۶۸۹) در شرح شمسیه، که حمل اولی و شایع را، به ترتیب، «حمل فی اللفظ» و «حمل فی المعنی» نامیده است، بسیار گویاست:

لیس معناه [= معنا «کل ج ب»] آن مفهوم ج هو مفهوم ب [= حمل اولی] و الا لکان ج و ب لفظین مترادفین، فلا یکون حمل فی المعنی [= حمل شایع] بل فی اللفظ [= حمل اولی] بل معناه ان کل ما صدق علیه ج من الافراد، فهو ب [= حمل شایع] (تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه، ص ۹۱).

در اینجا، حمل اولی به معنای ترادف گرفته شده که همان «تساوی در دلالت» است که خواجه نصیر گفته بود.

۱. حمل شایع کل ما صدق علیه ج من الافراد، فهو ب $\forall x(Ax \rightarrow Bx)$

۲. حمل اولی مفهوم ج هو مفهوم ب $A = B$

قطب رازی، در شرح مطالع، میان دو قسم حمل شایع، یعنی اتصاف و اندراج، تمایز نهاده است:

مسمی «ج» [= مفهوم ج] لایصدق علیه ج [= حمل شایع اتصافی]؛ لان المحمول [حینئذ] ایضا مفهوم ج و لایمکن تصور الحمل و الوضع فی شیء واحد. فان قلت «نحن نعلم بالضرورة «ان ج ج»، غایة ما فی الباب انه هُذیان لکن کونه هُذیاناً لاینافی صدقه» قلت فرق بین هذا و بین ما نحن بصدده، فان معنی هذا، الحکمُ علی افراد ج بچ [= حمل شایع اندراجی]، و هی [= الافراد] مغایرة لمفهوم ج؛ و معنی ذلک ان مفهوم ج، مفهوم ج [= حمل شایع اتصافی]. (قطب رازی، ص ۱۲۹).

۱. حمل شایع اندراجی الحکمُ علی افراد ج بچ ج $\forall x(Gx \rightarrow Gx)$

۲. حمل شایع اتصافی مسمی «ج» [= مفهوم ج] لایصدق علیه ج $\sim G_G$

۳. حمل شایع اتصافی ان مفهوم ج، مفهوم ج G_G

۴. حمل اولی [مفهوم ج، هو مفهوم ج] $G = G$

توجه کنید که عبارت قطب رازی در نقل قول بالا، هرچند شبیه حمل اولی است ولی مقصود او «حمل شایع اتصافی» است زیرا او عبارت «مفهوم ج مفهوم ج است» را کاذب می‌داند و عبارت «لایصدق» را به کار می‌برد.

همچنین، توجه کنید که قطب رازی کلمه «هُذیان» به معنای «پریشان‌گویی» را برای «هر ج ج است» به کار برده است و این با کلمه «توتولوژی» به معنای «همان‌گویی» که منطبق دانان جدید به کار برده‌اند نزدیکی دارد، به ویژه اینکه واژه «tautology» به معنای

«تکرار یک مطلب بدون آوردن دلیل» است و در زبان انگلیسی بار منفی دارد و از این جهت، به کلمه «هذیان» که تماماً بار منفی است بی‌شبهت نیست.

قطب رازی در حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیر حمل جزئی بر جزئی را حمل لفظی و نادرست شمرده و مانند سهروردی، واژه «مسمی» را به تحلیل آن افزوده و حمل اولی را به حمل شایع تبدیل کرده است:

الجزئی الحقيقي هو الهذیه و ظاهر انها لا یصدق علی غیرها؛ بل الاشياء یصدق علیها. و اما مثل قولنا «هذا زید» فلا نعنی الا ان «هذا مسمی بزید» [= حمل شایع] ... و لو عیننا بـ «زید» الجزئی الحقيقي لم یکن هناك حمل [شایع] الا فی اللفظ [= حمل اولی] (قطب رازی، المحاکمات بین شرحی الاشارات و التبیہات، ص ۳۹).

قطب رازی، به رغم تأکید بر محمول نبودن جزئی، هنگام تعریف جنس به «مقول علی کثیرین...» در شرح شمسیه، جزئی را محمول می‌شمارد و ناآگاهانه حمل اولی را می‌پذیرد:

و رسموه بانه مقول علی کثیرین ... و یخرج، بالكثیرین، الجزئی لانه مقول علی واحد فیقال «هذا زید» (تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه، ص ۵۰، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸، ۱۳۲۷ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

جرجانی

میر سید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰)، در حاشیه‌ای که بر شرح شمسیه قطب نگاشته است، تعریف «کلی» و «جزئی» به «مقول بر کثیرین» و «مقول بر واحد» را مورد اعتراض قرار داده و سخن سهروردی مبنی بر افزودن کلمه «مسمی» را تکرار کرده است:

کون الجزئی الحقيقي «مقولا علی واحد»؟ إنما هو بحسب الظاهر و أما بحسب الحقيقيه فالجزئی لا یكون مقولا و محمولا علی شیء اصلا. و أما قولک «هذا زید» فلا بد فیہ من التاویل لأن «هذا» اشاره الی الشخص المعین فلا یراد بـ «زید» ذلك الشخص و إلا فلا حمل من حیث المعنی [أی لا حمل شایعا بل هو حمل اولی] كما عرفت؛ بل یراد به مفهوم «مسمی بزید» او «صاحب اسم زید» و هذا المفهوم کلی و ان فرض انحصاره فی شخص واحد (۱۳۶۳، ص ۵۰؛ ۱۳۸۲، ص ۱۳۸؛ ۱۳۲۷ق، ج ۱، ص ۲۵۳).

قوشجی

علاء الدین علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملاعلی قوشجی (۸۷۹ق) اولین کسی است که شرط «تغایر موضوع و محمول» را زیر پرسش می‌برد. او مثال‌هایی را ذکر کرده است که بعدها به مثال‌های متداول برای نشان دادن تفاوت حمل اولی و شایع تبدیل شده‌اند:

لا نسلم ان النسبة لا تكون الا بين المتغایرين فان للمفهومات نسبا الى انفسها، بعضها بالصدق و بعضها بعدم الصدق؛ مثلا مفهوم الكلی یصدق على نفسه ... فتصدق القضية الموجبة القائلة بان «الكلی کلی». ...

و مفهوم الجزئی ... لا یصدق على انفسها فتصدق السالبة القائلة بان «الجزئی لیس بجزئی» (ص ۱۹).

تحلیل مثال‌های قوشجی به قرار زیر است:

۱. حمل شایع اتصافی الكلی کلی K_K

۲. حمل شایع اتصافی الجزئی لیس بجزئی $\sim G_G$

چنان که از مثال‌ها فهمیده می‌شود، قوشجی تنها حمل شایع را در نظر گرفته و مصداق بودن مفهوم «کلی» برای مفهوم «کلی» را پذیرفته و مصداق بودن مفهوم «جزئی» برای مفهوم «جزئی» را انکار کرده است.

دوانی

جلال الدین دوانی (۹۰۶/۹۱۱ - ۸۳۱)، در حاشیه خود بر حاشیه جرجانی، با اعتراض به تحلیل او در باب گزاره «هذا زید»، برای اولین بار قضیه حملی را به «حمل اولی» و «حمل متعارف» تقسیم می‌کند بدون اینکه آنها را تعریف کند و احتمال می‌دهد که مراد جرجانی از «حمل» همان «حمل متعارف و شایع» است نه «مطلق حمل» که شامل حمل اولی ذاتی نیز می‌شود:

الحمل ... على قسمین: احدهما حمل اولی و الثانی حمل متعارف ... و قولنا «هذا زید» ان اشیر بلفظ «هذا» الی زید، لا یكون الا بمعنی «زید زید» و هو «حمل اولی» یشرط فيه تغایر فی نحو من التعقل و لو بتعدد التفات فلا یكون «حمل الشیء على نفسه

بلا تغایر اصلاً» فانکار صحه مطلق الحمل شیء عجیب... و لعل المحشى [السید الشریف الجرجانی] اراد نفی الحمل المتعارف لانه هو المعترف فی العلوم (ص ۲۷۲).

بر اساس مطالب گذشته، تحلیل مثال‌های دوانی آسان است:

۱. حمل اولی هذا زید $a = z$

۲. حمل اولی زید زید $z = z$

۳. نفی حمل متعارف [لیس هذا زید] $\sim z_a$

۴. نفی حمل متعارف [لیس زید زید] $\sim z_z$

دوانی، همچنین، در حاشیه بر شرح قوشجی بر تجرید العقاید خواجه نصیر

اصطلاحات «حمل ذاتی» و «حمل عرضی» را، بدون تعریف آورده است:

قوله «و من هینا یعلم [و بهذا یظهر (نسخه بدل)] ان رد الوحدات الثمان ...»؛ اقول:

اعتبار الوحدات الثمان لا یغنی عن اعتبار وحده النسبة و اعتبار وحدتها یغنی عن اعتبار

الوحدات الثمان ... و انما قلنا «ان الوحدات الثمان لا یغنی عن وحده النسبة» لان القضية

الموجبة الخارجیة لا یناقضها القضية الذهنیة و ان اشتملتا علی الوحدات الثمان ...

و کذا الحمل الذاتى اذا اعتبر بخصوصه مع الحمل العرضى المعترف بخصوصه کقولک

«الجزئى جزئى» ای هو هو بالحمل الذاتى و «الجزئى لیس بجزئى» ای بالحمل العرضى

فانهما صادقان (همان، ص ۱۱۱).

تحلیل این مثال‌ها بسیار ساده است:

۱. حمل اولی الجزئى جزئى $G = G$

۲. حمل شایع اتصافى الجزئى لیس بجزئى $\sim G_G$

در منطق جدید، متناقض نبودن $G = G$ و $G_G \sim$ کاملاً آشکار است و نیازی به

اصطلاحات سنگین و دهان پر کن «حمل اولی ذاتی»، «حمل شایع صناعتی» و «حمل عرضی

متعارف» ندارد!! این نشان می‌دهد که گاهی یک نماد کوچک مانند «=» و یک قرارداد

کوچک، مانند «سمت چپ نوشتن موضوع» می‌تواند بار اصطلاحات مغلق و پیچیده فلسفی

را به آسانی بر دوش بکشد و از عهده وظایف سنگین آن برآید.

تحلیل و بررسی

می‌توان گفت که تفکیک حمل اولی ذاتی از شایع صناعی دو دوره کاملاً متفاوت را تجربه کرده است: الف: دوره جنینی (از زمان ارسطو تا شریف جرجانی)؛ ب: دوره تکامل (از علامه دوانی تا کنون).

از ویژگی‌های دوره جنینی یکی این است که در این دوره، حمل‌پذیری جزئی حقیقی مورد مناقشه و تردید بسیاری از منطق‌دانان است و به جز ارسطو و به ویژه، فارابی، مؤید دیگری ندارد. این در حالی است که در دوره دوم، در سایه پذیرش حمل اولی ذاتی، نزاع در باره حمل‌پذیری جزئی حقیقی، رفته رفته اهمیت خود را از دست داده و در نهایت به کلی فراموش می‌شود تا حدی که در آثار منطقی چهار قرن اخیر، اثری از این بحث به چشم نمی‌خورد.

یکی دیگر از ویژگی‌های دوره جنینی این است که حمل اولی ذاتی در سایه حمل شایع صناعی قرار دارد و مورد بی‌مهری بسیاری از بزرگان منطق قرار گرفته است (درست عکس آنچه در دوره تکامل رخ می‌دهد و حمل اولی ذاتی در مقامی برتر قرار می‌گیرد و حمل شایع صناعی، حملی متعارف و پیش پا افتاده تلقی می‌شود). برای نمونه، می‌توان نوع نگاه غالب منطق‌دانان به این دو نوع حمل در دوره جنینی را در جدول زیر مشاهده کرد:

حمل اولی ذاتی	حمل شایع صناعی	
حمل بالعرض	حمل بالذات	ارسطو
قل ما تستعمل	تستعمل فی العلوم	فارابی
حمل در لفظ	حمل به حقیقت	خواجه نصیر
به حسب قول و لسان	به حسب حقیقت	قطب شیرازی
حمل فی اللفظ	حمل فی المعنی	قطب رازی
بحسب الظاهر	بحسب الحقیقه	شریف جرجانی

شگفت است که می‌بینیم حملی که «عرضی»، «لفظی»، «زبانی» و «ظاهری» شمرده می‌شده، پس از علامه دوانی، «حمل اولی» و «ذاتی» نام گرفته است.

همچنین، می‌بینیم که در این دوره، برخی حمل اولی ذاتی را با افزودن کلمه «مسمی» به حمل شایع تبدیل می‌کنند:

حمل اولی ذاتی	حمل شایع صناعی	
الانسان بشر	الانسان مسمی «بشر» ^۱	سهروردی

قطب رازی	هذا زید	هذا مسمی بـ «زید»
شریف جرجانی	هذا زید	هذا مسمی بـ «زید»

در نقطه عطف دو دوره نیز، تعبیرات منطق‌دانان از حمل اولی ذاتی همچنان بار منفی

دارد:

قطب رازی ۷۲۸ ص ۱۲۹	هذیان
میرداماد ۱۳۸۵ ص ۲۶	هَلْزَ غَیر مفید

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی

به نظر ما، این همه بی‌مهری به «حمل اولی ذاتی» ریشه در دلایل روان‌شناختی و معرفت‌شناختی دارد. چنان که می‌بینیم، نزد فیلسوفان و منطق‌دانان قدیم، در باره حمل سه نکته مهم وجود داشته است: ۱. تغایر موضوع و محمول؛ ۲. مفید بودن حمل؛ ۳. لفظی نبودن حمل. تغایر موضوع و محمول شرط روان‌شناختی حمل است و مفید بودن آن، شرط معرفت‌شناختی و لفظی نبودن نیز شرط زبان‌شناختی.

روان‌شناختی بودن شرط نخست به این معناست که اگر موضوع و محمول به هیچ وجه تغایر نداشته باشند دو چیز نداریم که ذهن ما بتواند یکی را بر دیگری حمل کند و آشکار است که توانایی ذهن در انجام یک کار، مسئله‌ای روان‌شناختی است.

معرفت‌شناختی بودن شرط دوم هم از این روست که اگر حمل، مفید فایده‌ای نباشد و اطلاع تازه‌ای به ما ندهد و بر معرفت ما نیفزاید گفتن و نگفتن آن یکی است. آشکار است که مفید بودن حمل، شرط روان‌شناختی نیست بلکه شرط معرفت‌شناختی است زیرا بدون آن، میزان معرفت افزایش نمی‌یابد.

زبان‌شناختی بودن شرط سوم نیز کاملاً آشکار است: حمل لفظی جایی است که دو لفظ مترادف به کار رفته باشد و معلوم است که بحث ترادف بحثی زبان‌شناختی است. راه حل سه‌روردی در افزودن کلمه «مسمی» در ناحیه محمول نیز بر زبان‌شناختی بودن این شرط صحه می‌گذارد.

امروزه، با رویکرد ضد روان‌شناسی‌گری فرگه آشکار است که شرط تغایر و شرط مفید بودن شرط‌های منطقی نیستند و نباید در منطق به آنها پرداخته شود و اصولاً، مباحث منطقی را از مباحث روان‌شناختی و معرفت‌شناختی باید جدا نمود. مباحث زبان‌شناسی، نیز هرچند

با مباحث منطق جدید گره خورده است، اما دقیقاً با آن یکی نیست و نمی‌توان و نباید مباحث آنها را با هم خلط کرد چرا که یکی علمی تجربی است و دیگری غیر تجربی. همچنین، منطق دانان جدید، اصولاً با تحلیل سهروردی و افزودن کلمه «مسمی» در مترادفات مخالف‌اند.

با این تفکیک‌ها، می‌بینیم که منطق جدید، با کشف اهمیت فوق‌العاده اینهمانی و حمل اولی ذاتی، منطق جداگانه‌ای به نام «منطق محمول‌ها و اینهمانی» را به آن اختصاص داده و قواعد ویژه‌ای مانند «معرفی اینهمانی» و «حذف اینهمانی» را برای آن وضع کرده است. اکنون، می‌توان دلایل عدم توجه منطق دانان قدیم در دوره اول به حمل اولی ذاتی را در جدول زیر جمع‌بندی کنیم:

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی:

دلیل:	وضعیت دلیل:	اولین مخالف:	نقل قول:
۱. شرط تغایر موضوع و محمول	روان‌شناختی	قوشجی	لا نسلم ان النسبة لا تكون الا بين المتغایرين
۲. شرط مفید بودن حمل	معرفت‌شناختی	قطب رازی	لكن كونه هذيانا (= غير مفيد) لا ينافي صدقه
۳. باور به لفظی بودن حمل مترادفین	زبان‌شناختی	دوانی	قولنا «هذا زيد» ان اشیر بلفظ «هذا» الی زيد، لا يكون الا بمعنى «زيد زيد» و هو «حمل اولی»

البته منطق دانان قدیم، دلایل فلسفی و منطقی نیز برای عدم توجه به حمل اولی ذاتی داشته‌اند و نمی‌توان ادله ایشان را در دلایل غیرمنطقی خلاصه کرد. از جمله این دلایل، می‌توان به حمل‌ناپذیری جزئی حقیقی و عدم تفکیک حمل اتصافی و اتحادی اشاره کرد.

برای نمونه، قطب شیرازی بر «حمل‌ناپذیری جزئی حقیقی» چنین دلیل می‌آورد:
بدانکه جزوی حقیقی محال است که محمول باشد بطبع، چه محمول وصف موضوع است و متشخص وصف نباشد (شیرازی، ص ۳۴۶=۵۴).

به نظر قطب شیرازی، محمول، «صفت» و «مفهوم» است اما جزئی حقیقی، «متشخص»، «شیء» و «فرد» است و نباید میان «مفهوم» و «شیء» خلط کرد. آشکار است که قطب شیرازی، در اینجا، تنها حمل «اتصافی» را در ذهن داشته که محمول را «صفت» پنداشته است. اگر او حمل «اتحادی» و «اینهمانی» را در ذهن می‌داشت پذیرفتن حمل‌پذیری جزئی

حقیقی برایش چندان دشوار نمی گشت. نخستین کسانی که به «حمل پذیری جزئی حقیقی» و «تفکیک حمل اتصافی از اتحادی» نائل آمدند، به ترتیب، قطب رازی و دوانی هستند:

دلایل عدم توجه به حمل اولی ذاتی

دلیل:	وضعیت دلیل:	اولین مخالف:	نقل قول:
۴. باور به حمل ناپذیری جزئی حقیقی	منطقی	قطب رازی	یخرج، بالكثیرین، الجزئی لانه مقول علی واحد فیقال «هذا زید»
۵. عدم تفکیک حمل اتصافی و اتحادی	منطقی	دوانی	لعل المحشی [السید الشریف الجرجانی] اراد نفی الحمل المتعارف لانه هو المعتر فی العلوم

نتیجه

با بررسی سیر تحولات تفکیک حمل اولی و حمل شایع، دو دوره متمایز در منطق قدیم شناسایی کردیم که در دوره اول که از ارسطو تا سید شریف جرجانی ادامه دارد حمل اولی ذاتی با بی مهری های بسیار روبه روست، اما در دوره دوم، که از زمان علامه دوانی آغاز می شود، حمل اولی مورد توجه بسیار قرار می گیرد و پسوند «ذاتی» برای آن، نشانه اهمیتی است که منطق دانان دوره دوم برای این نوع حمل قائل بوده اند.

همچنین، با بررسی سخنان منطق دانان دوره اول، پنج دلیل بر عدم توجه آنها به حمل اولی ذاتی یافتیم که برخی منطقی و برخی غیرمنطقی بودند و نشان دادیم که سه دلیل از این پنج دلیل را منطق دانان متأخر از دوره اول (یعنی قوشجی و قطب رازی) مورد مناقشه قرار داده و زمینه را برای تردید و انکار دو دلیل دیگر توسط علامه دوانی فراهم کرده بودند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات والتنبيهات*، قم، نشر البلاغة، ۱۳۷۵.
- _____، *منطق المشرقیین*، القاهرة، المكتبة السلفية، ۱۹۱۰.
- _____، *الشفاء، المنطق، العبارة*، القاهرة، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر، ۱۹۷۰.
- ارسطو، *ارگانون*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، نگاه، ۱۳۷۸.

جرجانی، سید شریف، حاشیه بر شرح قطب رازی (با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*) بر شمسیه از کاتبی قزوینی، در *شروح الشمسیه*، کردستان، مطبعه کردستان العلمیه، ۱۳۲۷ق.

_____، حاشیه بر شرح قطب رازی بر شمسیه از کاتبی قزوینی با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، قم، زاهدی، ۱۳۶۳.

_____، حاشیه بر شرح قطب رازی بر شمسیه از کاتبی قزوینی با نام *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، قم، بیدارفر، ۱۳۸۲.

حائری یزدی، مهدی، هرم هستی، تهران، چ ۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی چ ۲، ۱۳۶۱؛ چ ۳، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵.

دوانی، جلال الدین، حاشیه بر شرح قوشجی بر *تجربید العقائد* از خواجه نصیر، قم، منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ۱۲۸۵ق.

رازی، فخر الدین، *شرح عیون الحکمه*، تحقیق احمد حجازی السقاء، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۷۳.

رازی، قطب الدین، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، در *شروح الشمسیه*، کردستان، مطبعه کردستان العلمیه، ۱۳۲۷ق.

_____، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، قم، زاهدی، ۱۳۶۳.

_____، *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرساله الشمسیه*، قم، بیدارفر، ۱۳۸۲.

_____، *المحاکمات بین شرحی الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.

ساوی، زین الدین عمر بن سهلان، *البصائر النصیریه*، تحقیق رفیق العجم، بیروت، دار الفکر اللبنانی، ۱۹۹۳.

سهروردی، شهاب الدین، *منطق التلویحات*، تحقیق علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.

شیرازی، قطب الدین، *دره التاج*، تصحیح سید محمد مشکوه، چ ۳، تهران، حکمت، ۱۳۶۹.

طباطبایی، محمدحسین، *نهایة الحکمه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.

طوسی، نصیر الدین، *اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

- _____، شرح الاشارات و التنبیها، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
- فارابی، ابونصر محمد، المنطقیات للفارابی، ج ۱، تحقیق محمد تقی دانش پزوه، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ق.
- فرامرز قراملکی، احد، «از طبیعی تا محمول درجه دو»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۴، زمستان ص ۵۶-۳۷، ۱۳۸۲.
- _____، «آرا و آثار منطقی جلال الدین دوانی»، فصلنامه اندیشه دینی، شماره ۱۰، ص ۹۶-۸۵، ۱۳۸۲.
- قوشچی، شرح تجرید العقائد لنصیر الملة و الدین محمد بن محمد الطوسی، قم، منشورات رضی - بیدار - عزیزی، ۱۲۸۵ق.
- مصباح یزدی، محمد تقی، تعلیقة على نهاية الحكمة، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ق.